

سیاست در ترازوی اخلاق

منبع: مجله شهروند (کانادا، شهر تورنتو)، ۱۲ ژانویه ۲۰۱۲ (پنجشنبه، ۲۲ دی ماه، ۱۳۹۰)

www.shahrvand.com



چندی پیش دوستی مرا دعوت کرد که به جلسه‌ی سخنرانی‌ی سروش بروم. هم خودش و هم من فکر می‌کردیم عبدالکریم سروش را می‌گویید، اما بعد از اینکه او رفت و من نتوانستم بروم، گفت عبدالکریم سروش (دباغ) نبود و پسرش، سروش دباغ بود. سروش دباغ متولد ۱۳۵۳، تهران است. در دانشگاه علوم پزشکی تهران، دوره دکترای داروسازی را گذرانده و از دانشگاه وارویک انگلستان، دکترای فلسفه اخلاق با گرایش

تحلیلی دارد. او چند سال مدیر موسسه معرفت و پژوهش بوده و از سال ۱۳۸۵ تاکنون عضو هیئت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران هست.

انتشار مقالات علمی - پژوهشی و فلسفی به فارسی و انگلیسی، شرکت در کنفرانس‌های داخل و خارج ایران، سخنرانی، ترجمه، چاپ هشت کتاب و تدریس در دانشگاه‌ها و موسسات آموزشی متعدد در مقاطع فوق لیسانس و دکترا در رشته‌های مختلف فلسفه از جمله فلسفه اخلاق از فعالیت‌های آکادمیک او بوده است.

سروش دباغ از سپتامبر ۲۰۱۱ به تورنتو آمده و ضمن پیوستن به جمع استادان ایرانی دانشگاه‌های تورنتو، خود دوره‌ی فوق دکترا (Fellowship) را در بخش مطالعات تاریخی در دانشگاه تورنتو می‌گذراند.

روز جمعه ۱۳ ژانویه ۲۰۱۲، میزگردی با عنوان "معمای روشنفکری و روشنفکری دینی" در تورنتو برگزار می‌شود که سروش دباغ همراه با محمد توکلی، رامین جهانبگلو و عطا هودشتیان در این میزگرد شرکت دارد.

با توجه به اینکه ایرانیان تورنتو با سه شرکت کننده‌ی دیگر آشنایی دارند، تصمیم گرفتیم که شما را با سروش دباغ نیز آشنا کنیم. گفت و گوی ما را با او می‌خوانید.

خیلی ساده به ما بگویید فلسفه چیست؟ فیلسوف به چه کسی گفته می‌شود؟ آیا در ایران امروز فیلسوف داریم؟

- فلسفه ناظر به پرسش‌های ابدی و مانای آدمی است از وقتی که پا بر روی کره‌ی خاکی گذاشته، پرسش‌های بنیادین و غیرتجربی که قرن‌هاست ذهن بشر را به خود مشغول کرده است. از زمانی که سقراط ندای "خود را بشناس" در داد، پرسش‌های فلسفی آغاز شد. به عنوان مثال چرا اشیا و جهان به جای اینکه نباشد هستند؟ موضوعاتی چون وجود، آگاهی، معرفت، زبان، معناداری، ذهن، هستی و چیستی امور و... مقولاتی است که در فلسفه به آنها پرداخته می‌شود.

فیلسوفان کسانی هستند که به این امور می پردازند. اگر بخواهیم از مشاهیر فلاسفه نام ببریم، سقراط، افلاطون، ارسطو تا دوران مدرن مثل دکارت، جان لاک، توماس هابز و در عصر روشنگری امانوئل کانت، هگل، جان استوارت میل و در قرن بیستم فیلسوفان مهم و سرآمدی چون هایدگر، ویتگنشتاین و تا زمان حال فیلسوفان متعددی بوده اند.

سروش دباغ، استاد فلسفه در دفتر شهروند

در ایران ما فیلسوف داریم. اگر مراد فلسفه اسلامی ست شاید مهمترین فیلسوف چندسده ی اخیر ملاصدرا باشد. پس از او کسانی که آمده اند شرح کارهای او را نوشته اند از جمله مرحوم آقای مطهری و مرحوم علامه طباطبایی. اما مرحوم آقای طباطبایی علاوه بر اینکه شارح ملاصدرا بود در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم برخی ابداعات خود را هم مطرح کرد مثل بحث ادراکات اعتباری که قبلا مطرح نشده بوده و می شود ایشان را به عنوان یک فیلسوف مسلمان معاصر نام برد.

از فلسفه ی اسلامی که بگذریم از معاصران ما آقای فرید است که تأملات فلسفی داشت و مفاهیمی ساخته بود. آقای داریوش شایگان، آقای عبدالکریم سروش کارهای فلسفی متعددی کرده اند. و همچنین آقای مصطفی ملکیان که به گواهی آثارشان ذهن فلسفی نقادی دارند و آثاری چند هم به طبع رسانده اند.

این را هم بگویم که متفکر لزوما فیلسوف نیست، اما بسیاری از فیلسوف ها می توانند متفکر باشند. مثلا شریعتی متفکر بود چون ایده پرداز بود و مفهوم سازی کرد (کاری به صحت و سقم آنها نداریم) ولی فیلسوف نبود. جامعه شناسی و ادبیات خوانده بود.

شما عضو هیئت علمی موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه در ایران هستید، سال گذشته آبان ماه قرار بود این موسسه با هماهنگی یونسکو کنگره جهانی فلسفه را برگزار کند که تعدادی از روشنفکران از جمله محمدرضا نیکفر و رامین جهاننگلو آن را تحریم کردند و بعدا یونسکو هم منصرف شد، آیا فکر نمی کنید حکومتی که دانشجویان، اساتید، روشنفکران، روزنامه نگاران و بسیاری دیگر را به زندان انداخته، و با رشته علوم انسانی سر عناد دارد، شایستگی برگزاری کنگره جهانی فلسفه را ندارد؟

- می شود از دو منظر به این موضوع نگاه کرد. بسیاری از کسانی که در آن کنگره شرکت کردند و مقاله خواندند با همه نکاتی که شما گفتید موافق بوده و هستند اما استدلالی که آن موقع می کردند این بود که اگر در این فضاها کاملاً بسته، این اندک مجال هم که باز هست خودمان به روی خودمان ببندیم وجهی ندارد. دو رای وجود داشت یک عده با توجه به تحولاتی که در ایران رخ داده نیامدند و برخی دیگر رای شان این بود که در عین اینکه مستقل هستیم و مواضعمان روشن است، حرف خودمان را بزنیم، برای همین هم آقای مجتهد شبستری و ضیاء موحد شرکت کردند و مقالاتشان را خواندند. در حد خودش تأثیر داشت.

سال گذشته اعلام شد که در واحد های درسی علوم انسانی تغییر اساسی داده خواهد شد، چون غربی ست و باید اسلامی شود. در این میان چه بر سر رشته فلسفه آمد؟ آیا فقط فلسفه ی اسلامی مانده یا خواهد ماند یا فلسفه غرب هم تدریس خواهد شد؟

- به نظرم یک مقدار سردرگمی و ابهام در نزد کسانی که خودشان برنامه ریز هستند در این باب، کاملاً وجود دارد. علی الظاهر رشته ی فلسفه غرب محدود شده، تا آنجا که من می دانم (چون یازده ماه است از ایران بیرون هستم) رشته ی فلسفه دین برداشته شده یا دیگر دانشجو نمی گیرند. بخصوص پس از آن سخنانی که درباره تحول علوم انسانی گفته شد، چند رشته خیلی بدنام هستند از جمله فلسفه غرب، علوم سیاسی و جامعه شناسی سیاسی. اینها بسیار محدود شده اند و دارند به رشته های مختلف فلسفه اسلامی بها می دهند، کماینکه شنیده ام سئوالات کنکور در مقطع فوق لیسانس و دکتری به نحوی طراحی می شود که وجه اسلامی اش پررنگ تر باشد و این کاملاً روشن است که عزمی وجود دارد اما حقیقتش مسئله نزد خود آقایان روشن نیست. از نظر من روشن است که این قصه راه به جایی نمی برد و قطعاً دوباره برمی گردد. ممکن است در کوتاه مدت جواب دهد، ولی با شوقی که در میان دانشجویان نسبت به فلسفه غرب هست، در میان مدت و بلندمدت اصلاً جواب نمی دهد. مضافاً براینکه اساساً براینکه از "علم انسانی اسلامی" آنچنان که گفته می شود تصور درستی در دست نیست. من مقاله ای دارم با عنوان "علوم انسانی اسلامی: امکان یا امتناع" که در آن نوشتم اساساً مسئله چیست؟ مراد از علم انسانی چیست؟ آیا موضوعش اسلامی ست، متد و روشش اسلامی ست، غایتش اسلامی ست؟ به نظر می رسد نزد سیاستگذاران این امر نیز مسئله چندان روشن نیست. اگر هم کسی می خواهد علمی بنا بنهد، از پیش نمی تواند بگوید، باید یک سلسله کارهایی بکند بعد از پنجاه سال، وقتی فرآورده هایی تولید شد، کتابخانه هایی بنا شد، به تعبیر پوپر، جهان سه ای پدید آمد، می توان گفت که این علم اساساً پا به عرصه ی این جهان گذاشته. بنابراین چون این سیاست گذاری ابهامات تئوریک جدی دارد در بلندمدت راهی به جایی نمی برد، اما در کوتاه مدت چرا، یک سری رشته های فلسفه تعطیل و محدود می شود، برخی از اساتید و دانشجویان بلا تکلیف می شوند.

شما پاسخ بخشی از پرسش بعدی من را دادید. پرسش این است: چرا با وجود سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی بر دانشگاه ها، هنوز علوم انسانی و دانشجویان اش از سوی حکومت خطر محسوب می شوند؟! آیا می شود نتیجه گیری کرد که تلاش حکومت برای کنترل اذهان دانشجویان این رشته، با شکست مواجه شده؟

- بستگی دارد به تصویری که ما از این رشته داریم. علوم انسانی اعم از علوم انسانی تجربی و غیر تجربی از اول انقلاب هم ابهامی در نهادینه شدن این رشته ها در میان متولیان بود. از جامعه شناسی، روانشناسی و مدیریت بگیرید تا فلسفه و دیگر رشته ها. کماینکه کتاب های چندی هم راجع به اقتصاد اسلامی و روانشناسی اسلامی نوشتند و راهی به جایی نبرد. وقتی می گویم فلسفه اسلامی چیزی جز فلسفه ی فیلسوفان مسلمان نیست، من تصورم می کنم جامعه شناسی اسلامی هم نهایتاً چیزی جز جامعه شناسی جامعه شناسان مسلمان نمی تواند باشد و اسلامی صفتی به آن معنا که حدود و ثغور مباحث جامعه شناختی را مشخص می کند، نیست.

منظورم این است که تصویری که آنجا از علوم انسانی اسلامی هست، از ابهام عمیقی رنج می برد، به همین خاطر نوع تعامل با اساتید و دانشجویان و سیاستگذاری در این رشته مشکل دارد و در این سه دهه هم از ابهامات آن کم نشده.

شما هم در ایران و هم در غرب در حوزه فلسفه خوانده و تدریس کرده اید. آیا بین دانشجویان فلسفه در غرب با دانشجویان فلسفه در ایران تفاوتی می بینید، مثلا سطح علمی دانشجویان ایرانی و غیر ایرانی...؟

- من اینجا فقط یک ترم تدریس کردم، در انگلستان بیشتر کمک استاد بودم. اما در ایران پنج سالی درس می دادم در مقاطع لیسانس، فوق لیسانس و دکتری در دانشگاه های مختلف ایران. اگر بخواهم قضاوتی کوتاه کنم، تصورم این است که دانش زمینه ای دانشجویان ایرانی در قیاس با دانشجویان اینجا بیشتر است. یک مثال می زنم، من در این ترمی که اینجا تدریس می کردم یک جلسه درباره نظریه ی فرمان الهی بحث می کردیم که آیا اخلاق مستقل از دین است یا نه؟ برای توضیح درس به یکی از جملات مشهور کتاب برادران کارامازوف از داستایوفسکی اشاره می کردم و در کمال تعجب دیدم از بیست دانشجو، هجده نفر اسم داستایوفسکی را ننشیده بودند. در صورتی که داستایوفسکی بخشی از فرهنگ مغرب زمین است. اقلا کسانی که در این حوزه ها کار می کنند یکی دو اثر از داستایوفسکی، کامو، نیچه و ... خوانده اند. بعد که با برخی از همکاران خودم در دانشگاه این را در میان گذاشتم آنها هم گله می کردند و می گفتند که این به خاطر نحوه ی تربیت دانش آموزان در مدرسه است که فقط آن چیزی را می خوانند که بهشان گفته شده و یا ازشان خواسته شده و برای مطالعات دیگر تشویق نمی شوند.

البته اگر دانشجویان ایران این زمینه ی اطلاعاتی و فکری را دارند هم امتیازش را به آموزش و پرورش ایران نمی دهیم بلکه خانواده، محیط و علاقه ی خود دانش آموز و دانشجو در این امر دخیل است.

- بله، ولی عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو. آن هم یک آفتی در عین حال دارد که اگر خوب تعلیم داده نشود و تحت نظارت استادی مدارج عالی را طی نکند، ممکن است در سطح بماند و می بینید شخصی مطالعات وسیعی دارد ولی در هیچ حوزه ای عمق ندارد.

از بحث دور نشویم، از این حیث تفاوتی بین دانشجویان اینجا و ایران می بینم ولی از لحاظ هوش و استعداد و پشتکار به نظرم تفاوتی نیست الا اینکه امکانات اینجا بیشتر است. یک مثال ساده اش استفاده و دسترسی به منابع است. در ایران هم البته فرق کرده اگر با ده سال پیش وضعیت را مقایسه کنیم کتابخانه ها و کتاب های زیادی آمده ولی همچنان فاصله ی قابل توجهی با اینجا دیده می شود.

نکته ی دیگری هم که باید بگویم اینکه با توجه به فضای ایران انگیزه ی دانشجویان در ایران خیلی بیشتر است حالا ممکن است این انگیزه به خاطر تحولات سیاسی و اجتماعی باشد و بچه ها به همین خاطر خیلی به خواندن علاقه دارند. من در هر کجا که تدریس می کردم میزان پرسش ها بسیار بالا بود. و دغدغه های اجتماعی در پشت آن پرسش های معرفتی کاملا پررنگ بود چون قاعدتا ناظر به همان سیاق و فضایی ست که ما در ایران در آن به سر می بریم که مهمترین مشخصه اش عبارت است از دوران گذار و عبور از فضای سنتی به فضای جدید.

می گویند در ایران بسیاری از اساتید رشته فلسفه بازنشسته شده اند و به دانشجویان فلسفه اجازه ی چاپ نشریه تخصصی شان را نمی دهند، همینطور است؟

- در مورد اساتید بله درست است. دکتر دینانی، دکتر داوری، آقای مجتهد شبستری و اخیرا آقای دکتر اعوانی بازنشسته شدند (تا جایی که می دانم) اما در مورد دومین مسئله که گفتید اطلاع ندارم.

آیا نابهنگام بازنشسته شدند؟

- نه، غیر از آقای مجتهد شبستری بقیه که سخنانی نمی گفتند که اعتراضی برانگیزد، اکثر آنها هم بالای ۷۰ سال داشتند. البته در علوم سیاسی هستند کسانی را که نابهنگام بازنشسته کردند.

با توجه به اینکه دکترای فلسفه اخلاق دارید و در زمینه اخلاق کتاب و مقالات و سخنرانی های بسیاری دارید. سوالی دارم که مایلیم به زبان ساده اگر می شود پاسخ دهید. آیا در حوزه ی سیاست و اخلاق، سیاستمدار با اخلاق داریم؟ (اخلاق یعنی چه؟ یعنی درستکار، شریف، صادق، راستگو، به فکر مردم و ...) این واژه را سران حکومت هم زیاد به کار می برند مثلا خاتمی می گفت بی اخلاقی هایی شده بود.

- راجع به اخلاق و رابطه اش با سیاست می شود بحث های نظری کرد خود من هم در این مورد نوشته ام و هم مصاحبه کرده ام.

اخلاقی که شما می گوئید یعنی همان اخلاق هنجاری، یعنی چه کارهایی بایسته است و چه کارهایی نبایسته است و این برگرفته شده از مکتب اخلاقی ست که شما به آن باور دارید. عده ای وظیفه گرا، عده ای فایده گرا و عده ای فضیلت محور هستند، و بسته به تلقی درستی که شما از اخلاق یا سازوکار اخلاقی دارید راجع به رابطه میان اخلاق و سیاست هم بحث می کنید.

ما در کشور خودمان، چه قبل از انقلاب و چه پس از انقلاب در میان چه نخبگان و چه مردم عادی درکی از سیاست ورزی هست و نسبتش با اخلاق که فکر می کنم درک درستی نباشد.

من چندی پیش مقاله ای نوشته بودم با عنوان "سیاست و فضیلت" و پرسشی که مطرح کرده بودم این بود که آیا لزومی دارد سیاستمدار فضیلت مند هم باشد؟ مثلا لزومی دارد که رئیس جمهور آدم قانع یا صبور یا خویشتندار یا ساده زیست و یا مهربان هم باشد؟ یا مهم این است که کارهایی که می کند مطابق با اخلاق فایده گرا در راستای منافع ملی و بیشینه شدن فایده و کمینه شدن درد و رنج برای اکثر افراد جامعه باشد؟ و تونی بلر را مثال زده بودم که در مقطع حمله به عراق کارهای او در راستای منافع ملی انگلستان نبود که کنار زده شد، و این همان اخلاق فایده گرایانه است و گرنه به فضایل شخصی او کاری نداشتند.

من فکر می کنم چون اکثر جوامع را انسان های متوسط الحال پر کرده اند نه نخبگان، در هرم پراکندگی که کنشگران اخلاقی ترسیم می کنند در قاعده هرم انسان های متوسط الحال هستند که کسب سود و دفع ضرر مقوم

مناسباتشان است در حوزه ی اخلاق. از آن قاعده بالاتر بیاید وظیفه گرایان هستند که مناسبات اخلاقی شان را براساس وظیفه تنظیم می کنند - چه کاری باید صورت بگیرد و چه کاری نبایست - و در راس هرم که بحث فضیلت است. من همه سخنم این است که در عرصه ی سیاست ورزی ، کار سیاستمدار این است که بیشینه شدن فایده و کمینه شدن درد و رنج اکثریت افراد جامعه باشد و البته باید مقید به قیود حقوق بشری هم باشد. اما فضیلت مندی به این شکل که در پیش چشم ماست، نبایست مدنظر باشد. این را به این خاطر می گویم که ما بعضی وقت ها برای اینکه خطای یک سیاستمدار را بخواهیم نشان دهیم می رویم سراغ زندگی شخصی اش، یا رذائلی که او به آن متصف است که پسرش اینقدر پول دارد و یا دخترش فلان ... لازم نیست برای نقد یک سیاستمدار به این مسائل تمسک جست. البته خیلی هم خوب است که فضیلت مند باشد، ولی به نحو اکثری جامعه پر از انسان فضیلت مند نمی شود و به طور تجربی نیز این امر نشان داده شده است. ما باید برویم به سروقت یک ملاک و محک عینی برای توزین کردن رفتار سیاستمدار در ترازوی اخلاق. برای توزین کردن رفتار او در ترازوی اخلاق می شود معیارهای عینی به دست داد. سیاستمدار می تواند کارهای خوبی بکند در راستای منافع ملی، به رغم اینکه آدم تندخو و عصبانی مزاجی باشد. من از این منظر رابطه سیاست و اخلاق را می بینم.

آیا ما سیاستمدار با اخلاق داشته ایم؟

- بله، در ایران آقای بازرگان و آقای مصدق بودند و در سطح جهان گاندی بوده، احمدشاه مسعود ... اما اینها که نام بردم سیاستمداران فضیلت مند بودند، اما لزومی ندارد ما دنبال سیاستمدار فضیلت مند باشیم. مثلا ساده زیستی، لزومی ندارد یک دولتمرد یا رئیس جمهور ساده زیست باشد تا رئیس جمهور خوبی باشد. ما باید نگاه کنیم چقدر کارنامه ی او در راستای منافع ملی است، چقدر مدیر یا سیاستگذار خوبی بوده.

شما خودتان را جزو روشنفکران دینی یا نواندیشان دینی می دانید. این روشنفکران دینی در وضعیت ایران امروز اولویتشان چیست؟

- بله من خودم را جزو روشنفکران دینی می دانم و در این مورد هم نسبتا مفصل نوشته ام و هم گفت و گو کرده ام. فکر می کنم کار اصلی روشنفکران دینی امروزه در کشور ما می کنند با توجه به نفوذی که دارند و قدرت تولید گفتاری که دارند، چون جامعه ی ما دینی ست و دست کم شصت درصد مردم دین دارند، مخاطبان روشنفکران دینی نگاه می کنند به آنهایی که از دل این سنت برخاسته اند. من فکر می کنم نقد خرافات دینی بسیار وظیفه ی مهمی ست و آشتی دادن زندگی متدینان با سازوکار دموکراتیک و زیستن در جامعه ی جدید و در عین حال آنها را با مدارا آشنا کردن یکی از مهمترین کارهایی ست که روشنفکران دینی می توانند انجام دهند. به تعبیری دیگر می توانند به مومنان بگویند که لزومی ندارد برای اینکه دموکرات باشید و از حکومت دموکراتیکی دفاع کنید دست از دیانت خود بکشید. می شود از تفکیک میان نهاد دین و دولت دفاع اخلاقی و عقلانی کرد و در عین حال دین را هم حفظ کرد. این را از این جهت می گویم که با توجه به شناختی که از جامعه ی ایران دارم اگر پاره ای از امور به نحوی مطرح شود که

متضمن رخت بر بستن دیانت باشد، کثیری از مردم آن را پس می زنند. فکر می کنم به نحو موجهی می توان از نظریه تفکیک میان نهاد دین و دولت دفاع کرد.

چندی پیش در برنامه پرگار بی بی سی، میزگردی بود در مورد اینکه جوانان تحصیلکرده ی خارج کشور چگونه می توانند در وضعیت ایران تاثیر گذار باشند. نظرات مختلفی بود، حالا من این سؤال را از شما می پرسم.

- پاسخش آسان نیست. خوب هر کس در رشته ای که دارد کار می کند، مثل یک پزشک یا وکیل یا ... نمی دانم چگونه می تواند تاثیر بگذارد جز شرکت در فعالیت های اجتماعی و عمومی، اما آن هایی که کار فرهنگی می کنند تا جایی که بتوانند فرآورده های فرهنگی خودشان را در داخل پیش چشم دیگران قرار دهند می توانند از این حیث موثر باشند.

اما یکی از اموری که می تواند موثر باشد اینجا، این است که فرهنگ مدارا و تحمل را بین خودمان بالا ببریم به طوری که وقتی داخلی ها به ما نگاه می کنند این را به عیان ببینند، نه اینکه فکر کنند اینقدر اعوجاجات و مشکلات روانی جمعی ما پر رنگ است که حالا حالاها ما راه به آنچه که موسوم است به فرهنگ دمکراتیک و یا دولت دمکراتیک، نمی بریم.

به تعبیری دیگر اینکه ما سعی کنیم خشونت را بین خودمان از بین ببریم. شما نگاه کنید بعضی از افراد داخل اپوزیسیون پنج دقیقه هم نمی توانند همدیگر را تحمل کنند. ما بسیاری از مشکلاتمان فرهنگی است.

سخنرانی های هفتگی شما حول چه مسائلی است. چه انتظاری از این جلسات دارید؟

- سخنرانی های هفتگی من تحت عنوان "پیام عارفان برای زمانه ی ما" به پیشنهاد دوستان همدل ایرانی تورنتو، چند هفته است که برگزار می شود. بیشتر سخن بر سر این است که در جهان جدید چه پیامی عارفان برای اینجا و اکنون ما و برای جهان رازدایی شده دارند. در این جلسات از اشعار عرفایی مثل مولوی و سپهری و دیگر شعرا هم مدد می گیرم. سعی می کنم توضیح دهم مقولاتی مانند غم، شادی، تنهایی، مرگ، امر متعالی و اموری که آدمی به آنها می اندیشد در جهان جدید چه سمت و سویی می تواند پیدا کند و بیش از هر چیزی به تعبیر داریوش شایگان در پی هستم که بگویم در دل همین جهان رازدایی شده می شود به اقلیم گمشده ی روح پا نهاد و یک توازنی بین عقلانیت و معنویت برقرار کرد. هم ما احتیاج داریم به این که هم سهم دل را عطا کنیم و هم سهم عقل را و هر یک فدای دیگری شود راه ما به کجراهه می رود. ما هم نیازهای اولیه داریم، و هم نیازهای ثانویه و عالیه. و در جوامعی مثل کانادا که نیازهای اولیه آدمیان عموماً برآورده می شود، شاید مجال برای پرداختن به نیازهای معنوی بهتر فراهم شود. از این حیث پیام عارفان پیام بی زمان است، اما باید آن را خوب فهمید.

جمعه ۱۳ ژانویه ۲۰۱۲ ساعت هفت شب، میزگرد "معمای روشنفکری و روشنفکری دینی" با شرکت محمد توکلی، رامین جهانگللو، عطا هودشتیان و سروش دباغ در سالن اجتماعات شهرداری سابق نورت یورک واقع در ۵۱۰۰ خیابان

یانگ برگزار می شود. برگزارکنندگان این میزگرد، کانون کتاب تورنتو، ایران نامه و پیشتاز ایران شناسی تورنتو هستند.